

هو العليم

تخصیص یا نسخ قرآن با روایت

بررسی دیدگاه علامه طباطبائی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عام و خاص - جلسه نودوششم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به دوران امر بین نسخ و تخصیص است، اگر در نظر آقایان باشد و این طور که به نظر من می‌رسد، بحث قبلی درباره تخصیص عمومات قرآنی به خبر واحد بود و چون مبنای حدیث و رجالی ما بر بنای وثاقت است و وثاقت، سیره عقلانیة متعارف در بین عرف است و ما رادعی از طرف شارع در ردّ این سیره ندیده‌ایم، بلکه تأیید آن را مشاهده می‌کردیم، بناءً علی‌هذا مسئله در عمومات قرآنی صورت دیگری از آنچه که مطرح شده است پیدا می‌کند. این مسئله را عرض می‌کنم و تحقیق راجع به این قضیه را در تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - پیدا کنید. البته مرحوم علامه به نحو دیگری درباره این مطلب برخورد کرده‌اند که تفاوتش را حقیر عرض می‌کنم.

معیارهای عرفی در عمل به کلام متکلم

به طور کلی در عرف، میزان عمل به کلام متکلم براساس شخصیت آن متکلم و براساس ظهور و تصریح در آن کلام و براساس اهمیت خود مورد نه متکلم و مطالب دیگر دور می‌زند و ناسخ یا تخصیص کلام متکلم هم در حول و حوش همین مبنا جریان دارد؛ یعنی وقتی که ناسخی و یا خاصی برای کلام مولا و یا هر متکلمی بیاید، عرف اولاً به آن مخصّص یعنی ناقل و حاکی مخصّص نگاه می‌کند، دوم به نحوه خود مخصّص نظر می‌کند، سوم به اهمیت موضوع و چهارم به اهمیت آن مخاطب و مسائل دیگری که در حول و حوش آن هستند [نظر می‌کند] که خیلی ضروری نیستند؛ ولی این چهار مطلب محور برای عمل عرف به خاص و یا عمل عرف به ناسخ است.

بناءً علی‌هذا یک وقت عامی از امام علیه‌السلام وارد می‌شود و یک وقت هم عام قرآنی است و ما باید ببینیم که بین این دو چه فرقی است؟ و آیا امام علیه‌السلام در مقام بیان حکم واقع هستند یا فقط در مقام بیان حکم و اجمال و ابهام از واقع هستند؟ مسائل، دیگر خیلی دقیق و پیچیده و متشعب به شعب و متفرّع به فروع است، راوی که روایتی را از امام علیه‌السلام [نقل کرده است]، مسئله‌ای را از امام علیه‌السلام پرسیده است، آیا امام نظر کلی نسبت به آن جواب داشتند یا به خصوص این سؤال نظر داشتند؟ این یک مسئله، که خود این قضیه محور ناقل و محور منقول^۱ عنه است؛ یعنی شخصیت امام علیه‌السلام و آن شخصی که نقل می‌کند، که او چه شخصی است. مسئله دیگری که در اینجا وجود دارد اهمیت و عدم اهمیت آن موضوع است - این هم خیلی مهم است - که یک وقت مسئله مهم است مثل مسائل مربوط به فروج و دماء، یک وقت هم مسائل مربوط به نجاسات و طهارات است و این خیلی فرق می‌کند. ما نباید قضایا و همه موارد حِلّ را یکی بدانیم، همان‌طور

که نمی‌توانیم همهٔ موارد وجوب را یکی بدانیم و همهٔ موارد حرمت را یکی بدانیم؛ حرام داریم تا حرام؛ لمس بدن نامحرم حرام است، زنا با او هم حرام است اما این حرام کجا آن حرام کجا؟! نگاه به اجنبیه حرام است، وطی با او هم حرام است، نگاه به اجنبیه در نهایت تعزیر دارد اما وطی با او اعدام دارد، اینها همه باهم تفاوت دارند. در وجوب هم همین‌طور است؛ وجوب مراتبی دارد. بنابراین خود اهمیت آن موضوع یک محور مهم برای بحث است.

با توجه به این نکته، ما به این مطلب می‌رسیم که از نقطه نظر اتقان و احکام بالاتر از آیات قرآن نداریم یعنی روی تک تک حرف‌های آیات، نظر است، روی استفاده صفت یا استفاده فعل، نظر است، در استفاده اسم فاعل یا استفاده فعل مضارع یا ماضی نظر است. یک طرف قضیه خداوند متعال است و قرآنی که اعجاز است و عمومات و اطلاعاتی که در این قرآن مبین آمده است. صحبت در این است که آیا با توجه به چنین مبانی‌ای که ما با آن مبانی، آیات قرآن را در نظر می‌گیریم؛ کلام حق است، دخل و تصرفی در کلام الهی وجود ندارد، آیات براساس ظنّ راوی بیان نمی‌شوند بلکه براساس یقین، ضبط و حفظ است، اشتباه راوی، فقاقت، عدالت و افق‌هیت و اینها در بیان آیات هیچ‌گونه دخالتی ندارند. درحالی که ما در مورد روایات اینها را مدنظر قرار می‌دهیم؛ شما در دو روایت متعارض افق‌هیت یک راوی را بر راوی دیگر مدنظر قرار می‌دهید ولی در آیات این‌طور نیست. آنچه که مسلم است آیات یقیناً همین است که بر قلب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است و مورد آیات مواردی است که در بیان حکم واقع هستند یعنی آیات در مقام بیان حکم واقع آمده‌اند نه در مقام بیان اجماع. ما باید با توجه به اینها ببینیم که اگر خاص یا ناسخی برای این آیات از روایات آمد چه معامله‌ای با آن انجام بدهیم؟ طبعاً این مسئله در بحث سیره عقلانیّه عرفیه می‌رود. اگر فرض کنید که مولایی مثل خداوند متعال روی زمین بیاید و مطلبی را بیان کند و یک فرد عادی هم بیاید یک خاصی را بیان کند ما چگونه می‌توانیم دربارهٔ این مورد تصمیم بگیریم و باید چه موضعی نسبت به این قضیه اتخاذ کنیم؟ شکی نیست که ما در اینجا ناقل ناسخ یا ناقل مخصّص را مدنظر قرار می‌دهیم و اهمیت موضوع را می‌سنجیم و بعد قضاوت می‌کنیم.

دیدگاه علامه طباطبائی دربارهٔ تخصیص قرآن با روایت

نظر مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - بر این است که ما نمی‌توانیم در اینجا با اخبار آحاد آیات قرآن را تخصیص بزنیم یا نسخ کنیم^۱ - البته ایشان در مورد نسخ این مطلب را ندارند اما در مورد تخصیص دارند، نسخ یک مبنایی دارد که حالا عرض می‌کنیم این قضیه در بحثی که می‌خواهیم شروع کنیم می‌آید - بلکه

^۱ حاشیه علی کفایة الأصول، ج ۲، ص ۲۱۰.

در صورتی که خبر متواتر باشد، در آنجا می‌توانیم آیات را تخصیص بزنیم یا فرض کنید که آیات را تعمیم بدهیم؛ آیات زیادی داریم:

﴿قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ أَوْ ذَمًّا أَوْ فَحْشًا أَوْ لَحْمِ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيِّهِ رِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ أَضَ طَرَفًا غِيٍّ رِّبَاغٍ وَكَأَدٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.^۱

چند مورد در اینجا آمده است و آیات را در اینجا مثال آورده‌اند و بعد آیاتی آمده‌اند که این عمومات را تخصیص زده‌اند و به صورت موارد دیگری نقل کردند و موارد دیگری هست. ما این همه محرمات داریم؛ فرض کنید که ماهی غیر فلس‌دار یا حیوانات، سباع، ذئب و نجاسات و امثال ذلک، اینها همه مخصصات هستند. ﴿لَّا أَجِدُ﴾ بیان عام است و باید در اینجا روشن شود که معنای آن چیست. در هر صورت این عام است.

نظر ایشان در اینجا بر این است که ما فقط می‌توانیم این عمومات را با اخبار متواتر تخصیص بزنیم اما خبر واحد در اینجا نمی‌تواند ملاک باشد.^۲

البته شاید برگشت نظر ایشان هم به همان عرض ما است که ایشان هم می‌خواهند وثاقت را در اینجا مورد نظر قرار بدهند و می‌خواهند بفرمایند که وقتی یک خبر، متواتر شد قطعاً این خبر از امام علیه‌السلام صادر شده است و لاشک در اینکه کلام امام علیه‌السلام از نقطه نظر حجّیت و دلالت مانند آیات قرآنی است؛ یعنی همان‌طور که آیات قرآن از نقطه نظر حجّیت و دلالت تام است و ظهورات و تصریحات آن برای انسان حجت است، همین‌طور کلام امام علیه‌السلام از نقطه نظر حجّیت و دلالت بلاشک و لاشبهه مثل آیات قرآنی است؛ بنابراین اگر انسان شخصاً و مشافهه از امام علیه‌السلام تخصیصی را نسبت به آیات شنید، آیا این خاص حجت است یا نه؟ قطعاً حجت است چون مشافهه بوده است. مثل موردی که از خود آیات قرآن تخصیصی برای آیه آمده باشد، هیچ فرقی نمی‌کند یعنی عام و خاص هر دو مقتراً نازل شده‌اند و قبل از وقت عمل به عام آن خاص آمده است، می‌گویند که این تخصیص است. [کلام] امام علیه‌السلام هم همین‌طور است. صحبت در این است که انسان کلامی را به واسطه از امام بشنود، اشکال در اینجا پیدا می‌شود که آیا همان وثاقتی که انسان شخصاً از

^۱ سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۶۲:

«بگو ای پیغمبر! من پیدا نمی‌کنم در آنچه به سوی من وحی شده است چیز حرامی را بر هر خورنده که بوده باشد مگر آنکه مردار باشد، یا خون ریخته شده، و یا گوشت خوک بوده باشد - چون گوشت خوک پلید است - و یا اینکه ذبیحه فسق و بیرون از رویه باشد که برای غیر خدا ذبح کرده باشند، و نام غیر خدا بر آن برده باشند. پس کسی که در ضرورت افتد و میل به خوردن آن نداشته باشد و از حد تجاوز نکند، خداوند تو آمرزنده و مهربان است.»

^۲ حاشیه علی کفایة الأصول، ج ۲، ص ۲۱۰.

امام علیه السلام مسئله ای را می شنود همان وثاقت آیا در این مورد که به واسطه می شنود هست یا نه؟

لحاظ شدن آیات و روایات در ظرف صدور آنها

یک نکته در اینجا قابل اهمیت است و آن اینکه - همان طوری که عرض شد - ما باید آیات قرآن را در ظرف نزول آیات و حجّیت و وثاقت خود آیات لحاظ کنیم. روایات ائمه علیهم السلام را هم باید در ظرف خودشان لحاظ کنیم. بناءً علی هذا اگر بالواسطه خبری از امام علیه السلام بشنویم بعد خبری مخالف با آن بشنویم، به عنوان عام و خاص عمل می کنیم، چون همان طوری که خبر اوّل برای ما حجت است، [خبر دوم هم حجت است]. چون این حجّیت محدود است، همان طور که در مورد واجبات و محرمات قائل به رتبه هستیم، در مورد نفس حجّیت هم قائل به رتبه هستیم؛ وقتی که یک خبر را از راوی می شنویم برای ما یک حدی از حجّیت بار می آورد و خبر مخالف، آن هم در همین حد است. بنابراین هیچ کدام بر همدیگر ترجیح ندارند، ترجیح فقط به دلالت می شود، آن روایتی که دلالتش اقوی است ترجیح پیدا می کند اما آیا در مورد آیات و خبر بالواسطه از امام هم قضیه همین طور است؟! قطعاً این طور نیست. در مورد آیات اگر ما آیه ای را من باب مثال از ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾^۱ بعد ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْهُنْدِ﴾^۲ آن وقت اگر آیه ای در اینجا آمد و تخصیص زد یا فرض کنید که نسخ کرد بر اینکه مؤمنین هم می توانند با زانیه نکاح کنند و امثال ذلک؛ آیا این خبر می تواند این حکم کلی را با توجه به چنین موقعیت و استحکام بردارد یا اینکه نمی تواند این کار را انجام بدهد؟! ما باید در اینجا همان قاعده را پیاده کنیم بر اینکه باید ببینیم این وثاقتی که ما الآن برای ردعیت و مانعیت لازم داریم تا چه حد است؟ من باب مثال یک شخص اُبی بصیر است، یک شخص مثل محمد بن اُبی عمیر است و موضع هم موضع مهمی است فرض کنید که اُبی بصیر، محمد بن اُبی عمیر و ابان و اینها با توجه به اهمیت چنین موضعی هیچ وقت به خودشان اجازه نمی دهند که خبری را که مخالف با نص صریح قرآن است پخش کنند. این وثاقتی که ما در آنها احساس می کنیم، این اجازه را به ما می دهد که [این طور راجع به آنها فکر کنیم که] آنها قطعاً در بیان چنین خبری یقین داشتند که نقل کرده اند، قضیه طهارت و نجاست نیست که فرض کنید شخص بگوید که حالا یک یا دو دفعه آب می کشیم تمام می شود؛ نه، مسئله مسئله مخالفت با صریح آیه است؛ کدام راوی به خودش اجازه می دهد که خبری را مخالف با نصّ آیه نقل کند در حالی که یقین نداشته باشد؟! این خیلی بعید است تا اینکه فرض کنید یک راوی هست که عادل و خوب است و خبری را

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۲. مطلع انوار، ج ۱۰، ص ۴۱۱:

«هریک از زنان زناکار و مردان زناکار را باید یکصد تازیانه بزنید.»

^۲ سوره نور (۲۴) آیه ۳.

نقل می‌کند، ابتدا ما نمی‌توانیم قبول کنیم یک راوی که آدم خوبی است، [خبر خاصی را مخالف با] آیه قرآن که برای ما یقیناً عام است و حجّتش قطعی است، بیان کند، ما در اینجا باید به راوی نگاه کنیم. این یک مورد. تلمیذ: این وثاقت است دیگر؟ استاد: بله، مسئله وثاقت است.

تردید در تحصیل وثاقت با تواتر معنوی

آن وقت مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - در اینجا قائل به تواتر شده‌اند. گفته‌اند که در تواتر، آن وثاقت برای ما تحصیل می‌شود؛ یعنی ما در تواتر یقین داریم که امام علیه‌السلام این مطلب را فرموده است. آیا امام علیه‌السلام که مطلبی را فرموده است، متواترین نقل به لفظ می‌کنند یا نقل به معنا می‌کنند؟! اینجا جای بحث است، اگر بخواهند نقل به لفظ کنند مثل این است که خودمان این را از امام شنیده‌ایم، فرقی نمی‌کند. حالا اگر قدری هم کوتاه بیاوریم و خصوصیات مجلس و امثال ذلک را که قطعاً در فهم مراد و این حرف‌ها دخیل هستند را کنار بگذاریم، در هر صورت عین این عبارت از امام علیه‌السلام نقل شده است، در این یقین هم داریم و در اینجا هم می‌توانیم حرفی بزنیم. اما اگر تواتر، تواتر معنوی بود که یکی مبتدا را اوّل می‌گوید، یکی مبتدا را بعد می‌گوید، یکی وصف را اوّل می‌آورد و یکی وصف را بعد می‌گوید، همان‌طور که خیلی از تواترها تواتر معنوی هستند و تواتر لفظی نیستند، آیا در این صورت ما می‌توانیم به این خبر متواتر اعتماد کنیم و بگوییم که اینها منظور امام علیه‌السلام را رسانده‌اند؟! چطور با چنین تواتری منظور امام علیه‌السلام می‌رسد؟! یک وقت مسئله، مسئله مهمی نیست و انسان از تواتر می‌فهمد که منظور امام علیه‌السلام در اینجا چیست؛ اما یک وقت مورد، مورد خیلی مهمی است و در موردی که خیلی مهم باشد [چطور می‌توانیم این کار را انجام دهیم؟!] این همان جایی است که ما در اینجا عرض می‌کنیم.

تفصیل در تخصیص بین خبر واحد و خبر متواتر

مرحوم علامه آمده‌اند در مورد تواتر، اصلاً قضیه را برده‌اند در مورد احکام و اعتقادات و گفته‌اند که اگر در مورد احکام باشد، با خبر واحد هم می‌توانید آیات قرآن را تخصیص بزنید؛ اما اگر در مسائل اعتقادی باشد آنجا دیگر نیاز به تواتر داریم.

...البته وثاقت روایت، حاکی و محکی است. معیار این است یعنی ما در مورد هر دو قضیه این مسئله را می‌گوییم؛ یعنی وقتی که بحث را به وثاقت می‌بریم، وثاقت هر دو مطلب را دربرمی‌گیرد؛ یکی وثاقت سند و دوم وثاقت منقول، باید هر دو در این قضیه لحاظ شوند. ما در مورد احکام خیلی مشکل نداریم فرض کنید که می‌گوید: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ فَاجْزِلُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ این ﴿مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ خیلی مهم نیست، یعنی فرض کنید که شخصی آمد از امام علیه‌السلام نقل کرد که ﴿مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ در زمان رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعد از زمان رسول خدا به هشتاد جلدۀ یا ثمانون جلدۀ رسید. این خیلی مسئلۀ مهمی نیست؛ به خاطر اینکه حکم ظاهر است و دیگر غموضی در تلقی معنا ندارد که حالا فرض کنید قاعدۀ «بسیط الحقیقه» باشد که هر کسی بخواهد بفهمد.

تلمیذ: تغییر حکم خدا است.

استاد: می گویم که در تلقی مسئلۀ خیلی غموض ندارد. این طور نیست که فرض کنید حالا یک دهاتی اینجا بیاید و شما بخواهید یک قاعدۀ «بسیط الحقیقه» را برایش مطرح کنید که اصلاً نمی فهمد بسیط را با «تاء» می نویسند یا با «طاء» مؤلف^۱ می نویسند. فرض کنید که آیه می گوید: ﴿فَاغْ سَلُوا وَجُوهَكُمْ وَأَيَّ دِيكُمْ إِلَى آلِ مَرَاقٍ﴾^۲ بعد حضرت نحوه ﴿إِلَى آلِ مَرَاقٍ﴾ را بیان می کند و می گوید: «از پایین به بالا آب نریز بلکه از بالا آب را بریز» اگر بچه هم در آنجا باشد می فهمد، این احکام است. حالا صحبت در مورد اعتقادات است که اگر در مورد اعتقادات یک «واو» جابه جا شود اصلاً قضیه به طور کلی برمی گردد؛ اعتقاداتی که مربوط به مبدأ، معاد، کیفیت نزول مراتب وجود و انوار، بیان همه مراتب خلقت و امثال ذلک است، اینها چیزهایی نیستند که در دسترس هر کسی باشند و هر کسی بخواهد بفهمد. حالا در چنین شرایطی آیا به آن خبر واحدی مثل خبر سکونی که آمده است و من باب مثال بطون و ظهور ﴿هُوَ آلٌ أَوَّلٌ وَآلٌ آخِرٌ وَالظَّهْرُ وَآلُ الْبَاطِنِ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳ را نقل کرده است، اعتماد داریم؟! آیا واقعاً اعتماد داریم که در اینجا کلام امام رضا علیه السلام را خوب فهمیده است؟! این غیر از این است که حضرت درباره ﴿فَاغْ سَلُوا وَجُوهَكُمْ وَأَيَّ دِيكُمْ إِلَى آلِ مَرَاقٍ﴾ بگوید: یعنی از بالا آب بریزید نه از پایین، قطعاً قضیه فرق می کند. در مسئلۀ ای که مربوط به مبانی و اعتقادات است، [نمی شود هر کلامی را به راحتی پذیرفت] اشخاصی که مثلاً از اواسط قوم هستند هیچ وقت نمی توانند چنین وثاقتی را به وجود بیاورند. بله! در مورد یک حکم ظاهر [کلامشان قبول است] فرض کنید وقتی که می خواهید از عرفات به مشعر بروید صبر کنید تا آفتاب غروب کند بعد بروید. این مشکلی ندارد. شخص بی سواد هم می فهمد و باسواد هم می فهمد؛ اما در مورد اعتقادات نظر مرحوم علامۀ صحیح است؛ یعنی انسان وثاقت پیدا کند بر اینکه امام علیه السلام این را گفته است و این وثاقت با خبر واحد

^۱ لغت نامه دهخدا: « مؤلف: حرف یا کلمه ای که دارای الف است: طای مؤلف، مقابل تای منقوط. و هم چنین طای مؤلف. و این هردو تعبیر را غیر عرب آرند، چه عرب خود در تلفظ بین طاء و تاء، و طاء و زاء فرق آشکار می کند.»

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۶.

^۳ سوره حدید (۵۷) آیه ۳. روح مجرد، ص ۳۷۵:

«اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن (ابتدای هر چیز و انتهای هر چیز، و آشکارا در هر چیز و پنهان و باطن هر چیز) و اوست که به هر چیز داناست.»

پیدا نمی‌شود.

تلمیذ: این مسئله را رد کرده‌اند به جهت اینکه بعضی‌ها عقلشان نمی‌کشید و می‌گفتند که در این روایات برای ما وثاقت پیدا نمی‌شود لذا به همین علت اصلاً بسیاری از روایات را کنار می‌گذاشتند. اگر این یک معیار صحیحی باشد که الآن می‌گویند، این نواقص و مشکلاتی دارد.

استاد: چه کسی کنار زده است؟

تلمیذ: مثلاً مرحوم مجلسی و دیگران خیلی از روایات را که کنار می‌زنند به خاطر این است که می‌گویند این [روایات] در اعتقادات هستند و مطالبشان صحیح به نظر نمی‌رسد پس برای ما وثاقت حاصل نمی‌شود و باید دور انداخت.

استاد: نه، اینکه اینها دور می‌اندازند برای این است که با عقل آنها سازگار نیست؛ اما مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالیٰ علیه - می‌گویند که «اگر با عقل تو سازگار نیست چرا آن را کنار می‌زنی؟! امام علیه‌السلام با افراد مختلف براساس عقولشان صحبت می‌کنند؛ حالا چون تو این معنای کلام امام علیه‌السلام را نمی‌فهمی آن را کنار می‌زنی و حمل بر آن می‌کنی؟! نه، راوی را در اینجا نگاه کن.» این مطلبی را که شما می‌خواهید بفرمایید به یک نحوه دیگر است که الآن من این را عرض می‌کنم.

در مورد خبر متواتر ما این را نداریم چون خبر متواتر برای انسان، آن وثاقت کافی را می‌آورد بنابراین می‌توانیم آیات قرآن را با خبرهای متواتر توجیه و تفسیر کنیم یا اینکه آن آیات مربوط به معاد و اینها را تفسیر کنیم.

اشکال بر تفصیل علامه طباطبایی

مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که اگر ما اساس را وثاقت قرار بدهیم مطلب تفاوت پیدا می‌کند؛ به خاطر اینکه یک وقت راوی، شخصی است که خودش اهل فن است و می‌شناسد، خبر شناس است، مفسر است و خلاصه از افرادی است که اهل فهم است یعنی اهل کلام است و به عبارت دیگر سخن شناس است، اگر این طور باشد، دیگر در این صورت بین خبر واحد و خبر متواتر تفاوتی نمی‌کند فرض کنید که اگر شما یک خبر واحدی از ابی بصیر یا از محمد بن ابی عمیر یا از ابان و امثالهم نقل کردید یا یک خبر واحد از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام نقل شد، این افرادی که دارای جلالت و این خصوصیات هستند، دیگر در این صورت برای ما چنین وثاقتی را می‌آورد که بتوانیم آیات را با آن تفسیر کنیم و بیان کنیم.

تلمیذ: دو نوع وثاقت هست یک وثاقتی که از جهت اهمیت راوی که راوی مثلاً آدم فهمیده‌ای است حاصل می‌شود و مطالب امام را می‌فهمد و بعداً وثاقت حاصل می‌شود که این مطلب را درست فهمیده است و وثاقت دیگری تحصیل می‌شود از جهت اینکه این خبر را ... در خبر متواتر ما نسبت به صدور، وثاقت پیدا

می‌کنیم نه نسبت به ...

استاد: وقتی که ما از نقطه نظر سند همین قدر توانستیم وثاقت نسبت به صدور پیدا کنیم، ما در این صورت در اینکه این خبر از امام نقل شده است بین خبر واحد و خبر متواتر شک نداریم؛ یعنی اگر شک داشته باشیم دیگر در اینجا باید تمام اخبار آحاد را کنار بگذاریم. ما یقین داریم این خبر از امام علیه السلام نقل شده است، صحبت در این است که آیا عین همین خبر نقل شده است یا اینکه الفاظ تغییر پیدا کرده‌اند؟ وقتی شخص عادل می‌گوید که من این خبر را از فلان شخص شنیده‌ام و او هم عادل است، ما قطعاً می‌دانیم چیزی در این وسط هست و این طور نیست که شخص از خواب بیدار شود و خواب نقل کند؛ بلکه واقع همین است. بله! ما در پس و پیش شدن آن حرف داریم که آیا عیناً نقل کرده است یا اینکه پس و پیش نقل کرده است؟ همان طور که مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - می‌فرمودند که ما در اینجا یک حرف می‌زنیم تا به قم می‌رسد صد و هشتاد درجه آن طرف است!

تلمیذ: ما این تواتر را قبول نداریم.

استاد: نه.

تلمیذ: این در نص است.

استاد: نه، در صدور؛ وقتی عادل از عادل دیگر نقل می‌کند و او هم از عادل دیگر نقل می‌کند و او هم از عادل دیگر نقل می‌کند، همین طور اگر هزارتا واسطه هم خورده باشد ولی ما می‌دانیم که بالآخره یک چیزی بوده است و اگر این را ندانیم اصلاً به طور کلی باید همه اخبار آحاد کنار بروند. در اینکه یک چیزی هست یقین داریم؛ الا اینکه در اخبار متواتر قطعاً می‌دانیم همین مضمون بوده است؛ ولی در خبر واحد می‌بینیم که شاید این تا آن چیزی که نقل کرده است به طور کلی عوض شده باشد ولی بالآخره یک چیزی بوده است.

تفاوت خبر واحد و متواتر در قوت صدور

تلمیذ: عرض کنم خدمت شما که فرقی بین آحاد و متواتر نیست الا از نظر صدور، بنابراین وثاقت صدوری است. فقط فرقی در این است که درست نقل شده است و درست نقل نشده است فقط فرقی همین قدر است؟ یا اینکه در صدور قوت دارد؟

استاد: نه، در صدور قوت ندارد حالا عرض می‌کنم. این بحث در موقعیت فعلی ما است، اگر مسئله فقط حکایت یک راوی از راوی دیگر بود این مطلب شما در آنجا درست است. من باب مثال ابی بصیر از امام صادق علیه السلام یک خبر نقل می‌کند، محمد بن ابی عمیر از ابی بصیر نقل می‌کند، ابان هم از محمد بن ابی عمیر نقل می‌کند یا من باب مثال سکونی از ابان نقل می‌کند؛ بعد فرض کنید علی بن هلال از سکونی نقل می‌کند و بعد همین طور دهان به دهان می‌گردد تا به اینجا می‌رسد، این برای انسان خیلی ضعف صدوری حاصل می‌کند

که فرض کنید تا وقتی که به دست ما برسد حداقل پانزده یا بیست راوی نقل می کنند یا فرض کنید سی واسطه خورده است تا به دست ما رسیده است، ما اصلاً نمی توانیم به این روایت توجه کنیم؛ به جهت اینکه اگر هر کدام از اینها یک و او کم و زیاد کرده باشند کفایت می کند برای اینکه اصلاً به طور کلی بگوییم که این بلاغ که الآن به دست ما رسیده است غیر از آن **مَبْلَغُ عَنْهُ** است، یعنی آنچه که از او به دست ما رسیده است، ولی اگر ما در هر رتبه ای تواتر را داشتیم؛ فرض کنید در رتبه اول تواتر داشتیم، در رتبه بعدی تواتر داشتیم، در رتبه سوم تواتر را داشتیم...

تلمیذ: تواتر معنوی را شما رد کردید و هم شأن خبر واحد شد.

استاد: می خواهیم همان تواتر معنوی را بگوییم یعنی از نقطه نظر تواتر معنوی می توانیم عمل کنیم ولی به این خبر واحد نمی توانیم عمل کنیم. اگر ما از نقطه نظر تواتر در هر رتبه تواتر داشتیم، آیا این تواتر آخر یعنی مرتبه اخیر برای ما حجت است؟ بله حجت است، چون ما یقین داریم بر اینکه این مضمون از امام علیه السلام نقل شده است، گرچه این افرادی که در تواتر اول از امام علیه السلام شنیده اند، ممکن است همه آنها غیر از آن چیزی را که مقصود امام است فهمیده باشند، گرچه آدم های خوبی هستند. فرض کنید که پنجاه نفر هستند که این پنجاه نفر جزء اواسط قوم هستند و من باب مثال همه این پنجاه نفر یک مسئله مهم اعتقادی را از امام نقل کرده اند، بین اینها دیگر محمد بن ابی عمیر نیست که واقعاً بفهمد، ابی بصیر نیست که **کما هو هو** بفهمد، پنجاه نفر از افراد متوسط الحال خبری را از امام علیه السلام نقل کرده اند و این برای ما یقین می آورد که این مضمون از امام است اما اینکه آیا مراد امام هم این بوده است یا نه، برای ما جای شک است. اما در صورت اول اصلاً خود این مضمون برای ما مشکوک است که یک خبر واحد از امام تا اینجا ده یا سی تا واسطه خورده است، آیا اصلاً امام این مضمون را گفته است یا نگفته است؟! مثل اینکه آقا می فرمودند که ما در مشهد حرفی می زدیم تا به قم می رسید صد و هشتاد درجه فرق می کرد.

تلمیذ: اگر معیار وثاقت باشد انصافاً آن یک نفر از این صد نفر بهتر مطلب را می رساند؟! به خاطر اینکه او ابی بصیر و ابن ابی عمیر است و اینها اوسط قوم هستند؟! اگر معیار وثاقت باشد، هیچ فرقی بین آن خبر واحد و آن خبر متواتر معنوی نیست.

استاد: ببینید ما افراد را در یک رتبه می دانیم؛ یعنی اگر یک رتبه باشند، همان هایی که نقل می کنند به طور تک تک نقل کرده باشند، این مسئله در آنجا وجود دارد و واقعیت است یعنی همین هایی که تواتر را نقل می کنند، احاد نقل کنند قطعاً برای انسان جای شبهه است. ولی ما از این نقطه نظر در مندوحه هستیم، چرا؟ به جهت اینکه رواه، اخباری را که از امام علیه السلام نقل می کردند، می نوشتند و آن راوی بعدی از نوشته آنها نقل می کرد، دهان به دهان نبوده است؛ لذا در اینجا می توانم بگویم که خبر واحد فرقی با خبر متواتر ندارد الا اینکه ما باید در

اینجا سراغ راوی برویم؛ آن راوی اوّلی که خبر را نقل کرده است چه کسی بوده است؟

تلمیذ: نقل به مسموع شده است؟

استاد: نه، برهم إملاء می کردند. اَمالی سید مرتضی و اَمالی مفید را ندیده‌اید؟! اینها نوشته را برای آن شخص دیگر نقل می کردند حالا یا إملاء علیه می نوشت یا قراءهً علیه بود یعنی اینکه نوشته خود را پیش شیخ خود قرائت می کرد و شیخ او اجازه می داد، وقتی که اجازه می داد خود این، زیر سند آن روایت می رفت.

تلمیذ: این طور که شما می گوید برداشت شما درست است مثلاً آن کسی که مستقیماً از امام نقل می کند باید اثبات شود که از جانب امام ثبت کرده و کتباً نوشته است یا اینکه مسموعاً بوده است ولو اینکه در مراتب بعدی بیاید...

سنت کتابت روایت توسط اصحاب ائمه

استاد: همین اصول اربعه‌ای که داریم همین است، اینها همه نوشته‌اند، اینها در خود مجلس امام علیه‌السلام می نوشتند همان طور که امام علیه‌السلام وقتی آن حدیث سلسله‌الذهب را گفتند، این همه کاغذها درآمد، اینها همه آماده بودند. اصلاً واقع هم همین است. معنا ندارد که در یک مجلس از شخصی سؤالات متعددی بشود [و جواب‌ها نوشته نشوند] در مجلس واحده شاید صد یا دویست مسئله از امام علیه‌السلام سؤال می شد، امام که می آمد دو سه ساعت [مجلس را] طول می داد، کار عقلانی هم این است - هیچ آدم احمقی نیست که بدون کاغذ برود - که بدون کاغذ نرود آنجا بنشیند و بگوید: یا ابن رسول الله اگر زنی نتواند فردا رمی جمار انجام دهد آیا در شب مشعر می تواند زودتر برود رمی جمار کند یا نمی تواند؟ آن وقت همین طور بنشیند [و چیزی ننویسد] یا فرض کنید که یا ابن رسول الله اگر ازدحام بود آیا برای مردان هم جایز است یا نه؟ یا فرض کنید اگر شخصی عمداً...

تلمیذ: اینکه امکان نوشتنش نیست.

استاد: چرا امکان نوشتن نیست؟!

تلمیذ: فرمودید امام یک ساعت صحبت کرده است و این از یک ساعت چقدرش را نوشته است؟!

استاد: ببینید یک وقت صحبت در یک روال است مثل خطب، یک وقت سؤالات متعدد است؛ اصلاً مجلس در مورد سؤالات متعدده است، اینها اغلب می نوشتند یا اینکه حداقل در ذهنشان می سپردند و فوراً به خانه می آمدند و قبل از اینکه وقت بگذرد می نوشتند. این اصول اربعه‌ای اینها نوشتند از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بودند، شخصی که از اصحاب امام صادق بود فوراً به خانه می آمد و آنچه که از امام علیه‌السلام بود را در دفترش ثبت می کرد اینها همه، نمی دانم اصل زید، اصل نمی دانم...

تلمیذ: فرمایشات امروztان همه دلیل بر این است که اصلاً موبه‌مو کلمات ائمه علیهم‌السلام را می نوشتند

مثلاً حدیث مفضل که با همه طولانی بودن معلوم است که آن را نوشته‌اند و کلام، کلام امام است، یا خطب یا نوع همین سؤال و جواب‌های فقهی، یعنی ما هم در روایات فقهی ابتدائاً باید حمل بر این کنیم که این کلام، کلام امام است نه مثلاً به اصطلاح برداشت یا محفوظات راوی باشد.

استاد: نه، ببینید این مطلبی که گفتم بالأخره یک تبادری است که به ذهن می‌آید؛ ما برفرض بنا را بر این هم نگذاریم یعنی بگوئیم که حتی در آن مجلس نمی‌نوشتند، گرچه معمولشان این بوده که بنویسند و افرادی که خدمت امام می‌آمدند سائل رهگذر نبودند بلکه شاگرد بودند و می‌نوشتند، شاگرد می‌نویسد دیگر، اگر بگوئیم که نمی‌نوشتند حداقل این طور بوده است [که بلافاصله بنویسند] یعنی ما این را در حق آنها ناروا می‌دانیم که اینها یک کلام از امام بشنوند و بعد از یک ماه شروع به نوشتن کنند. درست شد؟! یعنی همین که به خانه‌اش می‌رفت فوری مطلب را می‌نوشت که ثبت کند. ما بی‌انصافی می‌دانیم یعنی واقعاً ابی‌بصیر خیلی باید آدم بی‌انصافی باشد که از امام یک روایتی نقل کند با اهمیت قضیه، آن وقت او بگوید که حالا ولش کن! فعلاً ناهارمان را بخوریم و چرت بزنی و بخوابیم، دیر نمی‌شود! بعد فردا بگوید که امام علیه‌السلام چه گفت و بنویسد. خیلی بعید است این طور باشد یعنی اگر ما بودیم این کار را نمی‌کردیم. واقعاً اگر ما بودیم با توجه به اینکه حضرت به محمد بن ابی‌عمیر فرمودند که اینها را بنویس تا برای آینده‌ها محفوظ بماند؛ ما حداکثر کوشش خود را می‌کردیم تا این روایات را فوراً ثبت کنیم.

بناءً علی‌هذا این طور به نظر می‌رسد که روایات آحاد ما در اینجا مثل متواتر می‌شوند یعنی روایات آحاد از نقطه نظر وثاقت نسبت به امام، مثل روایت متواتر می‌شوند آن وقت در اینجا باید ببینیم که وثاقت خود راوی چقدر است؟! دیگر مسئله آحاد و تواتر به طور کلی در اینجا از بین می‌رود.

موارد توفیق و تأمل در کلام مرحوم علامه

بنابراین از نقطه نظر توفیق با کلام مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - ما تا اینجا با ایشان موافقت داریم که لازمه تخصیص آیات قرآن، وثاقت در مورد روایتی است که برای ما بیان می‌شود. اما اینکه ایشان بین خبر واحد در احکام و خبر متواتر در اعتقادات فرق گذاشتند، این فرق برای ما جای تأمل است. در مورد احکام بین خبر واحد و خبر متواتر [فرق نیست] چون احکام خیلی مبتلی به نیستند، نه اینکه نیستند، هستند اما چون احکام برای همه قابل فهم است؛ لذا صرف عدالت و شأنیست راوی برای نقل خبر کفایت می‌کند یعنی وثاقت را به دست می‌دهد - نه اینکه از مبنایمان دست برداریم - و وثاقت حاصل می‌شود. اما در مورد اعتقادات، این فرق بین خبر واحد و خبر متواتر برای ما هنوز حل نشده است؛ بلکه ما باید به وثاقت نگاه کنیم، چه بسا روایت واحد از یک خبر متواتر برای ما در تفسیر و توجیه آیات در مورد اعتقادات وثاقت بیشتری تحصیل کند.

تلمیذ: بالأخره طبق مبنای خود حضرت عالی اگر مبنا وثاقت باشد که همین طور هم هست مرحوم آقا -

رضوان الله تعالى علیه - هم روی این جهت خیلی تأکید می کردند و می فرمودند که روایتی را که مشایخ نقل کرده اند، ما اصلاً به سراغ راوی نمی رویم و این اگر وثاقت باشد بین احکام و اعتقادات نباید هیچ فرقی باشد. استاد: چرا فرق نباشد؟!

تلمیذ: به جهت اینکه اگر ملاک ما وثاقت راوی است ...

استاد: ممکن است راوی از امام اشتباه بفهمد، راوی تقصیر ندارد، عدالت دارد، اهل نماز شب خواندن است، ذکر یونسیه هم می گوید ولی [ممکن است اشتباه بفهمد]!

تلمیذ: فرض این است که راوی الفاظ را از امام علیه السلام نقل کرده است و ما وثاقت را از راوی استاد: از کجا راوی این الفاظ را نقل کرده است، تواتر، تواتر معنوی است؛ برداشتش از کلام امام علیه السلام این است. فرض کنید حضرت درباره ﴿وَجَاءَ رِبِّكَ وَآلَ مَلِكُ صَفًّا صَفًّا﴾^۱ طوری [وصف] خدا را در روز قیامت نزول می دهند و پایین می آورند که آن مجرد نفسانی که برای انسان پیدا می شود بتواند خدا را بدون واسطه مشاهده کند. حالا راوی این را چطوری می فهمد؟!

تلمیذ: پس، از اینکه روایت الفاظ امام باشد دست برداشتیم؟!

استاد: بله در نقل به لفظ ما این حرف را نمی زنیم که تواتر، تواتر لفظی باشد ولی صحبت در این است که اغلب این تواترات همه معنوی هستند، نود درصد تواترات معنوی هستند، ده درصد اگر تواترات لفظی باشند.

تلمیذ: ما اگر یک خبر واحدی داشته باشیم این را چه از نظر اینکه الفاظ برای امام است و چه از نظر اینکه خود این ...

استاد: ببینید، منظور من این است که کثرت جمعیت، وثاقت برای خبر نمی آورد، انسان باید وثاقت را در راوی ببیند حالا اگر سیاهی لشکر پانصدتا هم باشند، باشند.

تلمیذ: اگر در راوی دیدیم دیگر هرچه نقل کرد برای ما موثق است.

استاد: نه خیر، یک محمد بن ابی عمیر از ده هزار نفری که پای صحبت امام صادق بنشینند، سندیّتش برای ما بیشتر است.

تلمیذ: چون وثاقت به آن می دهیم.

استاد: احسنت تمام شد، پس تواتر نیست.

تلمیذ: صحبت من تواتر نیست، عرضم این است که اگر ملاک ما موثقت راوی باشد چه در اصول

^۱ سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۴۶:

«در روز بازپسین، پروردگار تو و فرشتگان، در صفوف مرتب دسته دسته می آیند.»

اعتقادات و چه در فروع، هر جا هر چه نقل کند برای ما علم آور است طبق ظن به ... بنابراین هیچ فرقی بین احکام و اعتقادات نباید باشد.

استاد: نه، در مورد احکام و اعتقادات، این خودش ظاهر بر این است فرض کنید شخص عادل خبری را نقل کرده است و من باب مثال ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ﴾ را تخصیص زده است که اشکال ندارد، آن هم اشکال ندارد و امثال ذلک و محلات متعددی را بیان کرد یا اینکه فرض کنید محرّمات دیگری را گفت، اگر این طور گفت، آن وثاقتی که ما نسبت به اعتقادات [شرط] می‌دانیم را در اینجا دنبال نمی‌کنیم و نمی‌گوییم که حالا چون این روایت را محمد بن ابی عمیر نقل نکرده است قابل قبول نیست و نمی‌تواند با آیات قرآنی و با عمومات آیات معارضه کند. چرا؟ چون مورد، مورد مهمی نیست؛ ما نسبت به آیات قرآن در اینجا چیزی نداریم؛ آیه ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلُ وَآلٌ أَخِيرٌ وَالْظَّهْرُ وَآلٌ بَاطِنٌ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ و ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ مِنْ حَبْلٍ أَلٍ وَرِيدٍ﴾^۱ یک شأنی دارد، آیه ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَائِفَةٍ يَطَّعَتْهُ﴾ یک شأنی دارد و این مربوط به نجاسات و طهارات است.

تلمیذ: آیات است.

استاد: آیات باشد.

تلمیذ: احکام وجود ندارد؟

استاد: نه، صحبت در این است که تلقی فهم و تلقی مطلب تفاوت پیدا می‌کند.

تلمیذ: بالأخره اگر قرار باشد که حکم الله نباشد و ما بیایم داخل کنیم این بدعت می‌شود و این غلط است ولو شأنش کم نباشد اگر معیار موثق بودن باشد هیچ فرقی نمی‌کند که شأن احکام شأن مهمی باشد یا نباشد.

استاد: بر منکرش لعنت! من که گفتم: خود آیات قرآن هم در مقام اهمیت موضوع تفاوت دارند. مگر یکی از مبانی ما این نبود؟! ما باید نسبت به خصوصیت مورد در آنجا لحاظ کنیم؛ یک وقت مورد، مسئله بسیار خطیری است، یک وقت مورد عادی است؛ یک وقت مولا به شما می‌گوید: «بروید یک شهر را به آتش بکشید»، یک وقت مولا به شما می‌گوید که «بروید از چاه آب بیاورید»، آیا هر دو یکی است؟! تلمیذ: بالأخره وثوق مقول به تشکیک است.

استاد: همین دیگر، اگر شخصی به شما گفت که مولا گفته است برو جایی را آتش بزن، می‌گویید که مولا کجا چنین حرفی را می‌زند؟! [آیا این کلام مانند این است که مولا گفته است:] برو سر کوچه یک کیلو

^۱ سوره ق (۵۰) آیه ۱۶. انوارملکوت، ج ۲، ص ۲۱۷:

«و ما از رگ گردن و رگ حیاتی او به او نزدیک تر هستیم.»

انگور بخر و بیاور؟! شما قطعاً در اینجا تأمل می‌کنید و به یک نفر اعتنا نمی‌کنید، مگر اینکه این یک نفر نزد شما خیلی وثوق داشته باشد فرض کنید پسر مولا باشد و الا شما تأمل می‌کنید. آیات قرآن هم همین‌طور است؛ آیاتی داریم که اصلاً نمی‌شود با یک راوی عادی با آنها برخورد کرد، آیاتی هم داریم که احکام نجاسات و امثال ذلک را بیان می‌کنند، در اینجا همین‌قدر که انسان وثوقی داشته باشد نسبت به اینکه این راوی دروغ نمی‌گوید و در مقام دروغ نیست، کفایت می‌کند. کجا در مورد اعتقادات این‌طور است؟! در مورد اعتقادات خیلی مباحث دارد.

تلمیذ: ... برگشت این فقط به روایاتی است که نسبت به اعتقادات است نه نسبت به احکام ...

استاد: بله همین‌طور است.

تلمیذ: دیگر به قول معروف ...

استاد: نه، نسبت به احکام هم ممکن است. فرض کنید امام در مقام بیان حکم ممکن است به شخصی که ظرفیتش را نداشته باشد [به یک نحو جواب دهد] و به کسی که ظرفیتش را داشته باشد [به نحو دیگری جواب دهد]. فرض کنید شخصی پیش شما می‌آید و می‌گوید که من این کار را کرده‌ام، شما می‌بینید که سی سال نمازی را که خوانده است باطل است، آیا می‌گویید که برو قضا کن؟! نمی‌گویید ولی [ممکن است] به یکی بگویید که باید قضا کنی. بسته به ظرفیت افراد است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد